



• سه شنبه ۱۲ اسفند ۱۳۹۶ • شماره ۱۹۷۸۰

در محضر بزرگان

توجه می دانی فردا هستی یا نیستی

شهید مطهری درباره به تاخیر انداختن کارها فرموده اند:

«بترس از تسويف. «تسویف» از ماده «سوف» است، سوف همین است که می گوئیم «سَوْفَ أَقُولُ» (یعنی) بعد از این می گویم، (یا) بعد از این می کنم. تسويف یعنی مرتب «سوف سوف» کردن، تاخیر انداختن که بعد از این، این کار را می کنم. به دلیل این که آرزوهای زیادی داری، فرض می کنی که وقت و فرصت باقی است، مرتب سوف سوف می کنی؛ نه، تسويف نکن... تو مال امروزت هستی، نه مال فردایت. یعنی توجه می دانی فردا هستی یا نیستی، زودتر به کار خودت مبادرت کن.»

برگرفته از «گفتارهایی در اخلاق اسلامی»

زندگی بزرگان

دلسوزی دکتر شیخ برای بیمارانش

با پسر کوچک دکتر دوست و هم سن بودم. از طرفی او پسر عمه ام بود و بعضی از شب ها منزل

عمه ام می ماندم و با پسر دکتر درس می خواندیم. دکتر معمولا دیروقت به خانه بر می گشت. یک شب او ساعت ۲ نصف شب به خانه آمد، شسته و کوفته، موتورش را گوشه حیاط گذاشت و مستقیماً رفت سمت اتاق خودش و خوابید. یک ربع نگذشته بود که در حیاط را زدند. خواستم بروم در را باز کنم که عمه ام خودش را به در رساند. در را باز کرد. یک خانم و آقا پشت در بودند. بچه مریش شان هم توی بغل پدر بود. مادر لب باز کرد و گفت: «تو رو خدا ببخشید این موقع شب مزاحم توں نشدیم. آخه مجبور شدیم ...» عمه ام حرفش را قطع کرد و گفت: «شرمنده ...دکتر هنوز چند دقیقه ای نیست که به منزل آمده و تازه خوابش برده. اگه ممکنه نیم ساعت، یک ساعت دیگه تشریف ببرین. گناه داره بنده خدا از صبح زود تا حالا بیرون بوده ...» آن ها رفتند. عمه ام در را بست. از صدای بسته شدن در، دکتر از خواب بیدار شد. رو به همسرش گفت: «کی بود؟» عمه گفت: «هیچ کی دکتر! شما استراحت کنین.» دکتر گفت: «هیچ کی؟! خودم صدای در رو شنیدم ...» عمه جواب داد: «بله، ولی من از شون خواهش کردم یک ساعت دیگه بیان تا شما کمی بخوابین ...»

دکتر با ناراحتی گفت: «خانم خوب من! اگه کسی گرفتار نباشه که نصف شب نیاماد در خونه ما. لابد مجبور بوده که اومده...» دکتر تازه چشمش به من و پسرش افتاد که بیداریم. رو کرد به ما و گفت: «یکی تون برین دنبال این بندگان خدا بگین دکتر بیدار شده ...برین تا خیلی دور نشدن.» با پسر دکتر شیخ رفتم توی کوچه و بعد از چند لحظه با آن آقا و خانم برگشتیم. زن انگار که خدا دنیا را پیش داده باشد، یکسره ما را دعا می کرد. دکتر از جایش بلند شده بود و پوتیش را دورش پیچیده و منتظر ما بود. بچه را گرفت و معاینه اش کرد و نسخه را نوشت. بعد با ناراحتی گفت: «شرمنده که دارویش را خودم ندارم. برین سریع تر از یک داروخونه دارویش را بگیرین ... یادتون باشه صبح و شب نیمه شب فرقی نداره برای من، هر وقت لازم بود درخونه من به روی همه بازه.»

برگرفته از «فریاد در تاکستان»، نوشته محمد خسروی راد

اندکی صبر

قطار

قطار پنجره هایش را گرفته زیر بغل می رفت و پشت ابرنهان می شد... دلم که ماه محالش را به حال بدرقه می افتاد جهان پر از چمنان می شد **حسین صفا**

دنیا به روایت تصویر



گتی ایمیج | بارش شدید برف، اسکاتلند

دور دنیا

قایقی که هرگز چپ نمی کند



۶۲ کیلومتر در ساعت در آب حرکت کند.

طراحی های به شدت واقعی



هایش حرف ندارد. این سرها به قدری طبیعی است که هیچ کس تا زمانی که آن را لمس نکرده است، متوجه نمی شود که مصنوعی است.

گوشت باز یافت شده!



اند! آن ها گوشتی را که مردم دور می اندازند به روش هایی بازیافت می کنند و در سوپرمارکت ها و رستوران های ارزان شهر به مردم می دهند. فست فودی که با گوشت بازیافتی درست شود، قیمت بسیار مناسبی دارد. آن ها برای تأمین این نوع گوشت، گوشت گربه ها و موش خرماهای مرده را هم بازیافت می کنند!

خودمونی

چهار ب



علیرضا کاردار | روزنامه نگار

داخل ماشین دوستم نشسته بودم که به تقاطع رسیدیم، چراغ قرمز شد. دوستم دست کرد زیر صندلی و یک شیر پاکتی و یک کیک دراورد. شیشه را پایین داد و پسر بچه روزنامه فروش را صدا زد. آن طرف چهارراه بود و تا به ما رسید، چراغ سبز شد. دوستم آهسته شروع کرد به حرکت ولی راننده پشت سری گویا عجله داشت. دستش را روی بوق گذاشته بود و چراغ می داد. پسر بچه رسید و گرفت و تشکر کرد. دوستم هم سریع چهارراه را رد کرد. راننده پشت سری با بوق سیقت گرفت و کنار ما سرعشش را کم کرد. دوستم با سر و دست ازش عذرخواهی کرد، ولی راننده که پسر جوانی بود شیشه را پایین داد و شروع کرد به فحش دادن. دوستم سرعشش را کم کرد تا راننده برود. راننده دور بولوار دور زد و دوباره دوستم از این طرف بولوار ازش عذرخواهی کرد و دوباره راننده با دستش فحش داد و گازش را گرفت. هم از دست آن پسر بی ادب ناراحت شده بودم و هم از این صبر دوستم که داشت زیر لب می گفت: «چقدر بد شد. ناراحتش کردم. خدا کنه منو ببخشه...» با عصبانیت گفتم: «چی رو ببخشه؟ تو باید اون حرف هایی که بهت زد رو ببخشی! پسر...» نگذاشت حرفم تمام شود و گفت: «من حقش رو ضایع کردم، شاید کار عجله ای داشت که من باعث شدم دیرش بشه. خوب شد چراغ قرمز نشد که پشتش بمونه.» گفتم: «دید که داری چیکار می کنی، قصد مردم آزاری که نداشتی!» دوستم روی پایم زد و گفت: «حرص نخور! من تو رانندگی به اصلی دارم که از بابام یاد گرفتم، قانون «چهار ب». مخفف: ببند، ببخند، ببخش و بگذر! یعنی هر اتفاقی تو رانندگی برات افتاد، اول دهنت رو ببند که حرف نامربوطی زنی، بعد بختد که آروم بشی، بعد اگر طرف خطا کرده ببخشش و بلافاصله بگذر و صحنه رو ترک کن تا موضوع کش نیادا!» با این که از دستش حرص خوردم ولی کارش برایم جالب بود. گفتم: «به شیر و کیک بده تا اعصابم اروم بشه!» گفت: «اینا مال بچه هایه که تو این هوای آلوده تو خیابون کار می کنن. الان جلوی فروشگاه نگه می دارم برو بخر!» ترجیح دادم به جای شیر و کیک خریدن، به این فکر کنم که چه جامعه ای می شد اگر همه ما این قانون طلایی «چهار ب» را در همه قسمت های زندگی به کار می بردیم. هرچند خیلی سخت است!

شوخی بزرگان

حتی من به عنوان یکی از بزرگ ترین دانشمندان جهان هم در دوران تحصیل، هفته آخر سال کلاس ها را می پیچاندم. بعد می بینیم عده ای از دانش آموزان و دانشجویان تا شب سال تحویل هم دست از کلاس بر نمی دارند. واقعا که!

«پروفسور سمیعی»



یاهو | رونمایی از نسل جدید خودروهای رنو، نمايشگاه موتور سوئیس

فتوشعر



شبکه های اجتماعی

* توی خونه تکونی هر کی داوطلبانه گفت من میرم فلان جارو تمیز می کنم، بدونید جاساز خوراکی هاش همون جاست!
* با منی که هنوز ۵ ثانیه زمان لازم دارم تا فرق افقی و عمودی رو بفهمم حرف از ریاضی زنن!
* تهات از لیوان تو کیسه برنج و قاشق توی پاکت جای، قاشق توی ظرف نباته چون واقعا نمی دونه چرا اون جاست!
* لذت گفتن جمله «کلاه سرت گذاشتن» بعد از مواجهه با اونی که از خرید برگشته، با هیچ کدوم از تفریحات و سرگرمی های جهان هستی قابل قیاس نیست. اوج لذتش هم برمی گردد به اون لحظه ای که طرف حس مال باختگی بهش دست میده!
* سال ۱۳۹۶ هم تموم شد و بهار ۹۷ داره میاد ولی ما هنوز از انتگرال استفاده نکردیم!
* یعنی دستت بخوره اشتباهی به سایت ایرانی باز کنی، یهو یی تو ۱۶ تا قرعه کشی ثبت نامت می کنن، و دسه تا کانال تلگرام عضو میشی، به مقدار سهام تو بورس خرید و فروش می کنی، آخرش هم یکی ازت طلاق می گیره و تا ماه ها باید مهریه بدی!
* یک بارم با کیف رفتم تو سوپری، تا وارد شدم فروشنده گفت: «دانشجویی؟» گفتم «آره». گفت «بیا تخم مرغ ها این جاست!»
* ولی درد هم چیز جالبیه. شما رو با عضله ها و مناطقی از بدنتون آشنا می کنه که تا قبل از این که دردناک بشن اصلا نمی دونستین وجود دارن.
* مامانم میگه اون روزی که در ماشین ظرفشویی رو باز کردم و دیدم عینک شنات رو گذاشتی تو ماشین، کلا ازت ناامید شدم!



خلاصیت در طراحی شهری و تزئین لوله های آب!

آزمون هوش

حاشیه های خانه تکانی!

مادرم اصرار داره این تیشرت من رو تبدیل به دستمال گردگیری کنه! هرچی هم بهش می گم این رو دوست دارم و هنوز می پوشم اش، میگه با این همه سوراخ ببخود می پوشی! اصلا شما بشمرین ببینین تیشرت نازنینم چند تا سوراخ داره؟

پاسخ در صفحه خانواده و مشاوره



رویترز | حفاظت از دو کرگدن ماده سفید باقی مانده (مادر و دختر)، کنیا

افسانه های نوین

دهلزن زرنگ و همسایه فشنگ

علکساندر کاربر اتور

در زمان های قدیم، شبی دزدی به خانه ای رفت و به کندن تونل و سوراخ کردن دیوار مشغول شد. زمان های قدیم این طوری بود که مردم پول هایشان را در خانه و صندوقچه و زیر بالشت نگه می داشتند و مثل الان نبود که در بانک بگذارند و بانک کارمزد بردارد، یا در موسسه های مالی مجاز بگذارند و آن ها یک شبه غیرمجاز شوند و پول ها بروند جایی که مسافران مثلث برمودا رفتند. دزد با یک جعبه ابزار کامل آمده و با سر و صدا مشغول حفاری بود. دیوارهای آن زمان هم با بیل و کلنگ و دریل و هیلتی و بولدوزر خراب نمی شدند. برعکس این زمان که اگر همسایه محکم عطسه کند، سقف و دیوار همسایه های اطراف روی سرشان خراب می شود. خلاصه از یس سر و صدا زیاد بود، یکی از همسایه های پیدار شد و باز برشلواری راه راه وزیرپیراهنی آبی دم ایوان آمدو در حالی که شکمش را می خاراند، رو به دزدافزود: «چه می کنی ای مرد؟» دزد در کمال خونسردی دست از کار کشیدو سرش را بالا آوردو رو به همسایه گفت: «چیزی نیست ای مرد. مشغول دهل زدن هستم.» مرد همسایه که خمیازه می کشیدافزود: «بسیار عالی. من از خردسالی عاشق آواز دهل شنیدن از دور بودم. ولی چرا صدایش نمی آید؟ نکنندسازت از کوک خارج شده است؟» دزد لبخندی زد و افزود: «نه این دهلش مدل جدید، تازه برام از اون ور آب آوردن، صداش فردا درمیا د.» همسایه که داشت لای دندانش را پاک می کردافزود: «کنکولوژی چقدر پیشرفت کرده! زمان ما دهل ها یک شکل دیگر بودند. صبر کن پایین بیایم تا از نزدیک با این ساز جدید آشنا شوم.» دزد که کلافه شده بود، گفت: «نه دیگه من کارم تموم شد، تا شما بیای پایین من رفتم. زحمت نکشین با این سر و وضع.»

همسایه با لبخند افزود: «نه زحمتی نیست، تا سه بشمار...» و از همان بالای ایوان یک، دو، سه گفت و به پایین پرید. سپس از داخل کش شلوارش کارت شناسایی اش را بیرون آورد و رو به دزد گرفت و افزود: «کار آگاه درک هستم، مأمور مخصوص مبارزه با سرقت دهلی، اهسته بیل و کلنگ را زمین بگذار و دست هایت را روی سرت قرار بده.» دزد که به نتیجه کار زشتش رسیده بود، متنبه شد و پس از عذرخواهی از کار آگاه و صاحبخانه، یک دهل خرید و از فردا شروع به کار دهل زنی واقعی کرد.

سه نقطه

سوزش های چهارشنبه سوری!



ما و شما

* یادش به خیر، قول و قرار با بچه های کلاس برای مدرسه نرفتن نزدیک عید و اون دلپره خاص از این که نکنه همه رفته باشن! **احمد آقا و غلی، قوجان**
* با سلام و خسته نباشید به تمام عزیزان زحمت کش زندگی سلام، امیدوارم تک تک شما خواهران و برادران گرامی در زندگی شخصی سلامت و موفق باشین. مثل بهار شاداب، مثل نوروز ترگل، مثل بلبل شنگول باشید.
بنگاه اتومبیل زمره، قوجان
* من از طرفداران جدی زندگی سلام هستم و تمام صفحات را جمع کردم. خوشحالم که ۱۰۰۰ تا شده است و می خوام سالنامه زندگی سلام درست کنم. طرح جدید خوبه، فقط من همیشه اول دو خط شعر حافظ رو هرچند گاهی تکراری بود دوست داشتم و می خوندم.
* آق کمال! جناب عالی برای چهارشنبه آخر سال چه توصیه هایی دارید؟!
آق کمال: مو خردو تر از ایم که توصیه کنم، فقط جان ما مواظب خودتا و بقیه باشین. دم عیدی یگ بُری خانواده ره

همشهری سلام؛
پذیرای داستانک، ترسانک، سوتی، شعر، طرح، عکس و ایده های بامزه شماست. مطالب خود را در تلگرام به این شماره بفرستید:

۰۹۲۱۵۲۰۳۹۱۵

همشهری سلام؛
پذیرای داستانک، ترسانک، سوتی، شعر، طرح، عکس و ایده های بامزه شماست. مطالب خود را در تلگرام به این شماره بفرستید:

۰۹۲۱۵۲۰۳۹۱۵